

اداره محاسبات دربار شاهنشاهی

۱۳۱۵/۱۱/۱۳

ریاست اداره محاسبات دربار شاهنشاهی

عین فرمایشات اعلیحضرت همایونی را ابلاغ می‌دارد تا دستور فرمایید به موقع اجرا گذارده شود.

خانم والا حضرت^۱ غلامرضا در موقعی که مرخص شد مقدار ای‌اثاثیه در اندرون بود که از حمدالله مطالبه نمایید در صورتی که عیناً مسترد داشت که هیچ‌والا، به شهربانی بگویید که مشارالیه را تعقیب نمایند و اثاثیه را اخذ و تحویل دهند و از اول برج هم حقوقش را قطع کنند مخصوصاً فرمودند تعقیب قانونی نمایند.

سلیمان بهبودی^۲

[در حاشیه:]

اداره محاسبات، نتیجه تحقیقات به عرض خاک‌پای مبارک رسید، ضبط شد. به محاسبات هم ابلاغ شد که حقوقش را قطع نمایند.

[۷-۹۹۶-۱۵]

هو

شاهپور نازنینم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم
امروز ۲۴ روز است که بر مفارقت دچار می‌باشم ولی هنوز در قاهره هستم. کاغذی
را که دوازده روز قبل برایت نوشتم و توسط سفارت ایران دادم، نوشته بودم که پنجم

۲. پیشکار رضاخان.

۱. منکه توران.

ژانویه به فلسطین، بعد به ایران می‌رویم. ولی سیم ژانویه ملک‌پور^۱ آمد؛ خیلی از رفتن شما و ندیدن شما متأثر شد زیرا فوق‌العاده مشتاق زیارت شما بود که خودش حضوراً اجازه بگیرد که برای همیشه نوکر و دوست شما باشد. البته گفته‌های شما را خاله‌جان به او ابلاغ کرد. خیلی اظهار تشکر کرد از اینکه شما رضایت به این وصلت دادید و چون صحبت بین خودمان هم تمام شده بود و فقط منتظر اجازه شما بودیم این بود که فوراً تلگراف کرد تهران به محضر رسمی که کار را خاتمه دهد. من هم همین قدر می‌توانم به خواست خدا شما را مطمئن کنم که دوست باوفایی برای من و شما خواهد بود. دیگر همه چیز بسته به خواست خداست. چون غیر از تلگراف ورود شما به نیویورک دیگر کاغذ و خبری از شما نداشتم دیروز هم یک تلگراف برای اطلاع از سلامتی تو برایت مخابره کردم. در هر صورت، عزیزم، پس از آمدن ملک‌پور برای پانزده روز هم ما تصمیم گرفتیم در قاهره باشیم شاید اثاثیه شما هم برسد و من خودم لوازمات که شما می‌خواستید برایت بفرستم. تا حال که نیامده و ما خیال داریم برای ۱۸ ژانویه به فلسطین برویم. ملک‌پور هم برای شما سه عدد قاب عکس نقره سه تایی دو تایی، یکی بزرگتر، با سر عصا آورده بود که به خانم جم می‌سپارم با لباسه‌ایت بفرستد زیرا گمان می‌کنم تا سه روز دیگر که باز هم اثاثیه شما برسد. در هر حال قربان قدقشنگ و صورت ماهت برم. به خدا قسم و به جان عزیزت ساعتی نیست که از نظر دور و یاد صورت ماه و فکر قلب پاکت نباشم. اگر چه می‌دانم تو حالا پیش خود، خواهی گفت که مادرم سرش گرم و دیگر به یاد من نیست، ولی به خدا قسم همین قدر تو بدان که، از خدا گذشته، هیچ وجودی در عالم به قدر یک موی تو پیش من ارزش ندارد. تو برای من یک اولادی، آن هم پسر خوب و مهربان و من مطمئناً دیگر به خودم امید داشتن اولادی جز وجود عزیزت ندارم. هستی من متعلق به تو و حاضر من جانم را هم برایت نثار نمایم.

قربان قد و بالایت برم، اگر چه ملک‌پور به واسطه کارهای زیادی که برای تجارت دارد و تازه آمده اصرار زیادی دارد که من باز در قاهره باشم حتی می‌خواهد به پرتغال لیسبون [پرتغال، لیسبون] برای تجارت برود ولی من محض کارهای تو در تهران راضی نشدم که پیش او بمانم اگر چه مقدار بیست هزار تومان از حسابها و قرض‌های مرا هم در تهران داده و اینجا هم هزار لیره برای یک انگشتر برلیان به من داد و می‌گوید اگر میل داری اینجا بخر ولی در تهران برلیان ارزان‌تر است. قسم می‌خورد که اگر والا حضرت بودند حتماً یک ماشین اینجا برایش می‌خریدم چون من گفتم شاهپور خیلی میل داشت

۱. سید ذبیح‌الله ملک‌پور، همسر دوم ملکه توران از تجار سرشناس تهران.

که من ماشین بخرم چون از حیث ماشین ناراحت بود. و دلتنگ شد از اینکه من چرا هر دو قالیچه را به شما ندادم. گفتم برای آن بود که نمی توانست ببرد گفت به والاحضرت بنویسید آنچه که در آنجا لازم دارد از فرش و اجناس حتی پول بدون رودرواسی تلگراف کنند فوراً برایش می فرستم تا انشاءالله خودمان هم برویم.

در هر صورت، عزیزم، ما ۱۸ ژانویه خیال داریم به فلسطین برویم و پس از ده روز توقف یک هفته هم به بیروت شام. ملک پور با ما تا شام خواهد آمد و بعد من و خاله جان به بغداد کربلا انشاءالله می رویم و ملک پور دوباره به مصر خواهد آمد و این طور که خودش می گوید تا پانزدهم فروردین در این قسمتها برای کارهایش می باشد و می خواهد اجازه یک سال توقف در مصر بگیرد. اگر این طور بشود می تواند به راحتی دوباره از ایران برگردد و الساعه که من این کاغذ را برایت می نویسم اینجا بود که گفت اگر چه خودم حضور والاحضرت عریضه خواهم نوشت ولی شما اطمینان بدهید که انشاءالله تا چند ماه دیگر کارهامان را رو به راه کرده و به امریکا برای دیدن ایشان خواهم رفت. البته ایشان هم اگر بتوانند درست رسیدگی نمایند که وضع زندگانی آنجا چگونه است و در چه نقطه ای می توان بهتر زندگی و کار کرد، درست مطلع شده و بما بنویسند که ما هم تصمیمی در کارمان و رفتنمان بگیریم و مخصوصاً باز تأکید می کند که به والاحضرت بنویسید اگر پول لازم داشتن (داشتند) ابداً فکر اینکه شما دارید یا ندارید نکنند و تلگراف کنند هر مقدار که لازم دارد برایشان بفرستیم. قربانت برم، اگر چه بحمدالله قدری فکرم از قرض راحت شده و الآن برای خودم نگرانی در تهران ندارم ولی می خواهم هر چه زودتر به تهران بروم که شاید انشاءالله بتوانم شاه را دیدن کرده و راجع به کارهای تو قدری صحبت کنم و بتوانم شاید انشاءالله کاری از پیش ببرم. قربانت برم، تمامی کارها و افکار خود را برایت نوشتم ولی از تو و پیشامد تو در این بیست و چهار روز به کلی بی خبرم. اولاً نمی دانم در چه نقطه ای باشی و تصمیم برای چه کاری گرفته ای و ثانیاً آیا از طرف اعلیحضرت پولی برای شما فرستاده شد یا چه مقدار برای ماهیانه تان معین کردند؟ کفاف مخارج شما را خواهد داد یا نه؟ میل دارم شما جزئیات پیش آمد و وضعیت را برایم بنویسی و مرا از زندگانی خود مطلع نمایی چون، به جان خودت، شب و روزی بر من نمی گذرد که به فکر وضع زندگانی تو نباشم. گذشته از مفارقت فکر زندگی تو که چون می گذرد بیشتر مرا ناراحت کرده. مسافرت قبل شما دیگر این فکرها را نداشتم و مطمئن بودم پدرت نمی گذارد امورات زندگی تان ناراحت باشد، ولی حالا اول خدا و بعد هم دیگر خودت باید زرننگ و مواظب آسایش و طرزکار و زندگانی حال و آتیهای باشی. در هر صورت، قربانت برم، فراموش نکن که علم جدیدیت

و پشتکار او از رنگی فقط در این محیط حکمفرماست. قدری کمروسی و محجوبیت را کنار بگذار. حال دیگر جز خداوند، که امید است در همه حال پشتیبانت باشد، و خودت کسی مواظب تو نیست. و هیچ وقت توکل و امید خود را از خدا دور نکن. خود را به خدا بسپار، من هم تو را به خدا می‌سپارم و از او می‌خواهم که سلامتی، عمر و اقبال به تو عنایت فرماید و تمام آرزوهای تو را اجابت نماید.

خاله جان خدمت شما سلام می‌رساند. بنا بود عمل کند، ترسید، نکرد. به جم مخصوصاً کاغذ بنویس. عصمت به تهران رفت ولی علیرضا [و] شهدخت هنوز در فلسطین می‌باشند. شاه هنوز اجازه شهدخت را نداده چون مین‌باشیان را قاچاقی آورده بودند. رفتن علیرضا هم معلوم نیست. از قول من [از] شمس احوال‌پرسی کن. قربان صورت ماهت.

مادرت، توران

[۳ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۳

هو

شنبه ۱۴ بهمن ۳ فوریه

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم.

این سومین کاغذی است تا به حال که چهل و سه روز است شما رفتید برایت می‌نویسم با یک تلگراف که تمام بدون جواب مانده. عزیزم، تو به من قول دادی که اقلأ ماهی دو کاغذ برایم بنویسی و مرا از سلامتی و وضعیت خود با خبر نمایی، چه شد که به کلی مادرت را فراموش نمودی؟ قربانت برم، لابد به قول خاله جان در آنجا صفحه کوچک زیاد گیر آوردی که محبت مادر از نظرت رفت. عزیزم، پس از رفتن تو ما بیست و پنج روز دیگر در قاهره بودیم و حال هم شانزده روز است که در فلسطین [فلسطین] می‌باشیم. علیاحضرت عصمت حال به تهران هم رسیدن ولی شهدخت^۱ هنوز در فلسطین [فلسطین] است و منتظر است که اجازه آمدن به امریکا را مادرش از شاه بگیرد. یک شب دو شب من و ملک‌پور [و] خاله جان در هتل [ناخوانا] به دیدن او رفتیم و دو شب قبل هم او با نامزد جدیدش که مهرداد مین‌باشیان^۲ باشد، فخرالملوک، دکتر حجازی، اسفندیاری، دخترهایش، جعفری، خانمش، پدرخانمش [در] مهمانی ما بودند. چون در فلسطین [فلسطین] او یک ویلا در یک محل قشنگی گرفتیم و کاملاً خوب است؛

فقط جای عزیزت سبز است که شبانه‌روز در نظرم مجسم و از بی‌خبر بودن از تو نگران می‌باشم.

عزیزم شبی که شهدخت مهمان ما بود تمام صحبت تو | بود | و شهدخت می‌گفت من برم امریکا غلامرضا را مجبور می‌کنم دماغش را عمل کند؛ دیگر یک جوان کاملاً خوشگل خواهد بود و مخصوصاً خیلی تعریف تو را می‌کرد با ملک‌پور هم کاملاً خوش‌بین و موافق به این وصلت من می‌باشد؛ به من می‌گوید کمال عقل را کردی که این طور شوهر انتخاب نمودی.

قربانت برم، ما ۳ روز دیگر انشاءالله تصمیم داریم برویم بیروت و پس از پنج روز به بغداد، ده روز هم در آنجا و بالاخره گمان می‌کنم انشاءالله تا اول مارس یک ماه قبل از عید نوروز به طهران باشیم. اگر این کاغذ خیلی زود به شما رسید جواب به سفارت ایران در بغداد بدهید والا همان به طهران بفرستید و کاملاً از گزارشات خودتان و تصمیمی که برای درس و کار گرفتید برایم بنویس و مخصوصاً از آن که چه به شما می‌گذرد و آیا ماهانه ترتیبی برای کارت‌تان معلوم شده یا نه؟ مرا مطلع کن. قربانت برم، تا من در قاهره بودم هنوز اسبابهای شما از جهانسبورک | ژوهانسبورگ | نیامده بود. من کلیدهای شما را به خانم جم داده و سفارش نمودم آنچه از لباس و اثاثیه که لازم می‌داند و قابل استفاده است برای خودت به امریکا بفرستد و سه قاب عکس نقره با سر عصا هم که ملک‌پور آورده بود به او دادم که بفرستد و بقیه را به طهران.

عزیزم همان‌طور که در کاغذ قبل برایت نوشتم از تو خواهش دارم هر موقع پول لازم داری ابدأً ملاحظه مکن؛ تلگراف کن هر مقدار که بخواهی برایت بفرستم. به خودت ناراحتی نده ملک‌پور عرض بندگی می‌رساند با کاغذ سابق من، عریضه‌ای عرض کرد و او هم از شما خواهش کرده بود که من بعد او را از خود دانسته و هر کار یا پول که لازم دارید به او تلگراف کنید، اگرچه گمان می‌کنم او تا آخر فروردین دوباره به قاهره رفته و کارهای زیادی دارد یعنی دو ماه پس از من به طهران خواهد آمد.

خاله‌جان خودشان کاغذ دارند برای شما می‌نویسند. عذرا جعفری به شما سلام می‌رسانند. عذرا مخصوصاً خیلی یاد شما می‌کند. زیاده، از دور صورت ماهت را می‌بوسم و هزاربار قربانت می‌رود.

عزیزم، همان قسم که در کاغذ قبلی برایت نوشتم، هر قدر ممکن است از وضعیت زندگانی، که با چه مقدار آیدی | عایدی | می‌شود در آنجاها زندگی کرد، اطلاع بده که شاید هرچه زودتر ما هم بتوانیم پیش تو بیاییم.

مادرت، ملکه توران.

[۷-۱-۲-۸۲۵ الف]

شبه ۱۴ بهمن ۲ فوریه

شاپور عزیز، پسر پهلوی، در میان دل‌تافتت برای
این برین کاغذت تا بانی که چهار روز از آن گذشت برایت می‌نویسم تا بدانی
که نام بدون جواب نامه عزیز تو بن تو دل داد که آنکه اگر بگفته باشم برای تو
لازم شد و در عینیت خود با خبر نامی چه شد که بگویی مادرت را نیز امر می‌بودی و آنست
که به بعد از آنکه جان در آنجا غمگین گردید و زیاد گریه آورد که محبت مادر در نظر تو
عزیز است و از رفتن تو تا بیست و پنج روز دیگر در راه بودیم و حال من تا آنروز
که در زمین می‌باشم در حضرت عصمت عالی نظیر آن هم رسیدن دلی شد و دست خود
در زمین است و نظیر است که اجازه آمدن با بر یک راه در زمین و بگرد
گشت و شب من و همکاران در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
همه او با نازدیده به آنکه هر دو درین با شریکی با آنکه هر دو در آنجا در آنجا
دست را نیز حضرت خاتون پر خاتون می‌مانی با وجود هر چون در زمین در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
شبه روز در نظر آن مجسم و از به نرسیدن از آنجا در آنجا در آنجا
عزیزا شبی سه دست همان با بعد از آنکه تو دست دخت گفت من هم از آنجا
عذر من را بپذیرد و آنرا غمگین کند و آنرا جوان گامد و آنرا غمگین کند
و محض صفتی تصرف تو را بنبرد با هم بودیم گامد خوش زمین و آنجا
باین وصلت من می‌باشد که نمی‌تواند محاله غمگین کرد آنجا در آنجا در آنجا

بسم الله الرحمن الرحیم
 در جواب حضرت ایران در بغداد به پیغام آن بطهران بفرستید و گامه
 در گذارت خودتان در همگی برادر در کار گرفتید برای بریس و مخصوص
 لازم چه بنام کند آری ما که ترا بر برای کارتان معلوم شده یا نه
 بر اطلاع کنی وقت بیام از طرف خود بودا براساس اینها در جوانی بود
 بنامه من کلید را بنام من دارم و بنام من نمودم اینها از کار و آنست
 که لازم بدانند و بر استعاده اس بر اعدایت بر یکجا بفرستید و سه قلاب
 عکس فقره با سر عهدیم که بفرستد آورده بود و دادم که بفرستید و بنام
 عزیزم جان طور که در گاند قدرت برایتونم در آن خوابش دارم بر موقع پول
 لازم دارم آری همه خطه کنی شکر آفرینی بر مقدار که بخواهم برایت بفرستم هر چه
 بخود صافا بفرستید بفرستید و بفرستید که بفرستید با گاند با بی هیچ غیرتی بفرستید
 و آدم از شما خواهد بفرستید که بفرستید او را از خود دانسته و بر کار یا پول که لازم
 دارید با او شکر آفرینند اگر هم کلان مبلغ او را حاضر فرودین و بفرستید
 رفته و کار آری بدی دارد بفرستید و باه بفرستید بنام بطهران خواب بر آمد
 خانه بنام خودتان که بفرستید با بفرستید بفرستید خدا بفرستید بفرستید
 بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید
 بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید بفرستید

۷-۱-۲-۸۲۵ الف

۴

هو

۲۶ اسفند

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدق صورت ماهت برم امروز که این کاغذ را برایت می‌نویسم سه روز به عید نوروز داریم و من پانزده روز است که به تهران آمدم. در عمارت علی‌آباد^۱ یکه و تنها نشسته به یاد صورت ماهت مشغول کاغذ نوشتن به تو می‌باشم.

قربانت برم، دو کاغذ از مصر و یکی از فلسطین برای شما نوشتم ولی تمام مدت دو ماهی که بعد از رفتن شما طول کشید تا من به تهران آمدم فقط یک تلگراف در بغداد از شما داشتم و نوری کیا برادر عماد کیا که در نیویورک است کاغذی از برادرش داشت که شرح آمدن شماها به امریکا و هر کدام برای کاری به طرفی رفتید نوشته بود. مختصر، ملک‌پور در همان فلسطین ماند که دوباره برای کارهایش به مصر برود. من و خاله‌جان به بغداد و پس از پانزده روز که به کربلا و نجف برای زیارت رفتیم. آقا جانم با ملکه زمان و احمد هم آمده بودند. همه با هم روز ۱۱ اسفند ماه به تهران آمدیم ولی به محض آنکه من به تهران رسیدم شنیدم که در یک ماه قبل از من که علیاحضرت^۲ به تهران رسیده فوراً به شاه گفته که دیگر ملکه توران شوهر کرده و نباید توی این عمارت بنشیند. در نبودن من درب عمارت ما را باز کردند همان پنج پارچه فرش و ده عدد لوستر که به شما گفتم بعد از بیست و دو سال از بابت ارث پدر و تمام مرحمت خودشان به شما داده بودند دوباره بردند. تمام گلدان شمشادها همه را کنده و منزل ما را مثل یک مسجد برایم درست کرده بودند. حتی توکرایهای نمک‌شناس، حمدالله و ولی‌الله، هم خودشان را به دربار معرفی کردند و آنجا برای خود کار دیگری پیدا کردند.

عزیزم، حالا فکر حال مرا بکن که چه حالتی به من دست داد. ناچار منزل شمس رفتم. یک هفته منزل شمس با کمال دل‌تنگی به سر بردم. در همان موقع دو کاغذ هم از شما رسید که یکی در اول ورود و یکی ۱۲ ژانویه نوشته بودی. حال غربت و بی‌کسی تو دیگر بیشتر بر تالم من افزود. یک عریضه به شاه نوشتم و خودم هم پیش علیاحضرت رفتم که جهت این گونه رفتار زشت شما چه بود؛ منزل یک مقصر بدون اجازه او داخل نمی‌شوند، شماها بچه مرا در به در و خانه او را غارت نمودید به بهانه آن که تو شوهر

۱. روستای علی‌آباد در جنوب تهران در امتداد خیابان شهید رجایی. ۲. تاج‌المنوک. ملکه مادر.

کردی یا می خواهی بکنی. امروز رضایت پسر من، که تنها اولاد و وارث من است، برای من شرط است که او رضایت دارد؛ دیگر حرف شماها با من چیست؟ کاغذ شاه و وکالت شما را که به من داده بودی به وزیر دربار و علیاحضرت نشان دادم. دوباره توسط فردوست^۱ به شاه پیغام دادم و گفتم من که تصمیم نداشتم که در منزل شاهپور بنشینم، قرارداد بین من و شاهپور آن بود که خانه اش بر حسب وکالتی که خود شاه تلگراف کرده بود که به مادرت بده و کاغذ نوشته بود که خانه ات را به مادرت می سپارم خانه به شاهپور منتقل شود، بعد من اجازه بدهم و با اجازه شاه از دربار خارج شوم. دیگر این چه وحشی گری بود که با من کردید؟! مختصر یک هفته هم دوباره رفتم منزل شما در یک اطاق آدم ها منزل کردم. حتی مواجب من، که پنج ماه پس افتاده بود، ندادند. هر چه فرستادم که اقلأ ماهانه مرا بدهید، شاهپور بی پول مانده برایش بفرستم یا اقلأ خودتان برای او پولی بفرستید به هیچ کدام کاغذ پیغامات من شاه جوابی نداد.

مختصر، عزیزم، تمام قول او او عده آنها به تو دروغ بود. و حال هم خودشان گمان می کنم منزل تو را به امریکایی ها به ماهی چهار هزار تومان، که هزار دلار بشود، اجاره دادند. موقعی که من به منزل تو رفتم مقداری عکس شیشه آورده بودند در سرسرا پر بود. نه به من و تو بلکه به سر عصمت^۲ و بچه هایش هم همین بلا را آوردند. ماهانه اش را قطع کرده، نه نفر نوکر هایش را بیرون کرده. او هم دهش را به واسطه قرض هایش فروخته و چون منزل ندارد عجالاً منزل عبدالرضا نشسته. برای احمد و حمید هم هر نفر یک نوکر نگه داشتن | داشتند | و شام و نهار از کارخانه شاه فقط برای همان بچه ها می برند.

مختصر آن که تاج الملوک پس از بیست و سه سال به مراد خود رسید. ماها را در به در بچه هاما را از وطن دور کرد که سلطنت و داری رضاشاه را خودش و بچه هایش بخورند. من هم امروز سه روز است که به علی آباد آمدم چون ملک پور هم عجالاً در تهران نیست که تکلیفی برای زندگانی من معین نماید. من هم این ده روزه جواب کاغذ شما را تعویق انداختم که شاید بالاخره جواب مساعدی از شاه بشنوم که هیچ جواب برای خانه و کارهای تو به من ندادند و دیگر نمی دانم برای تو در آنجا پول می فرستند یا نه. من هم مجبور شدم عجالاً در علی آباد بیایم تا ببینم چه می شود، همین قدر، عزیزم، تو تصور نکن که مادرت شوهر کرده و به خوشی مشغول است و به یاد تو نیست یا پیش تو نمی آید. اولاً تذکره من تا عید مدتش تمام است و دیگر گمان نمی کنم که تذکره

۲. عصمت الملوک دولتشاهی همسر آخر رضاشاه.

۱. حسین فردوست.

سیاسی به من بدهند. ثانیاً اساساً می‌گویند دیگر قدغن شده که برای امریکا به کسی تذکره ندهند و دیگر آن که تا یکی دو ماه دیگر شاید تا آخر اردیبهشت گمان می‌کنم ملک‌پور در مصر باشد تا او نیاید من دیگر نمی‌توانم وسیله‌ای برای آمدن پیدا کنم.

مختصر آن که تاج الملوک، پسرش^۱، من و تو را از همه طرف بیچاره کردند. امید است خداوند بیچاره‌شان کند. شهدخت^۲ و اشرف هم هنوز در مصر و فلسطین هستند. شهدخت هم نیست که اقلأ کمی او در مقابل حرفها و صدمات مادرش دفاع کند. در هر حال، عزیزم، امیدمان به خداست. من عجلتاً ادرأ علی آباد و تنها نوکر وفادار ما عباس، گوهر تاج، مشتری، سکینه، گلین خانم و دهاتی‌ها دور من می‌باشند. ماشین مرا دو ماه قبل حیدرقلی خان به بیست هزار تومان فروخت. پولش را به مصر فرستاده ولی موقعی که من از مصر بیرون آمده بودم هنوز هم پولش آنجاست. من تلگرافی به جم کردم که پولش را پس بفرستد. خانم جم کاغذی به من داده بود که اثاثیه شاهپورها رسیده و من به او دستور داده بودم که لباس‌های نو شما را که به دردت می‌خورد با چند قاب عکس نقره و سر عصا که ملک‌پور آورده بود برایت بفرستند امریکا و بقیه را به تهران. خانم جم نوشته بود که به همین دستور رفتار خواهیم کرد. ولی شاهپور عبدالرضا برای جم کاغذی داده بود، ولی شاهپور غلامرضا تا به حال نه کاغذ و نه تلگرافی نزده. عزیزم، من که به شما گفتم انسان همیشه باید مردم را در دست داشته باشد و شما به محض آن که به امریکا رسیدی یک کاغذ اظهار تشکر به جم بنویس و از خانمش احوال‌پرسی کن. حالا هم تأکید می‌کنم که به آنها کاغذ بنویسی. دیگر آن که، قربانت برم، اگر انشاءالله این کاغذ من زود به تو رسید فوراً یک کاغذ به شاه یکی به فوزیه، یکی به شهدخت، یکی به علیاحضرت می‌نویسی و مخصوصاً به شاه شکایت می‌کنی که من به امید وعده‌ها و دستخط شما که مرا مطمئن کرد، یکه او! تنها به این سفر بزرگ رفتم. من مادرم را به شما سپردم. تازه گناهی بر مادر من نیست که پس از بیست و سه سال این همه صدماتی که در میان فامیل پدری من بر سر او آمد، آن هم به میل و رضایت خودم، شوهر کند. من با دانستن آن که مادرم شوهر خواهد کرد و کالت تمام کارهایم را به او دادم، چون می‌دانم که مهربان‌تر از او کسی برای من نخواهد بود. من می‌دانم که مادرم با چه زجر او! صدمه و با چه خون دلی مرا روی زندگی کوچک خود پروراند و صدایش در نیامد. پس از بیست و سه سال زحمت، پنج تکه فرش چه اهمیتی داشت که از زیر پای او، آن هم در نبودن او،

۲. شمس پهلوی.

۱. محمدرضا پهلوی.

کشیدید، منتهی اگر برای من و به اسم من هم داده بودید او بهترین محافظ برای هستی من می باشد. سایرین مادرهای خطاکار خود را دوست می دارند. مادر من اگر شوهر کرده آن هم با رضایت من کار خلاف شرع و عرفی نکرده. شما می خواستید من را از او جدا نکنید او تا عمر داشت اسم شوهر نمی آورد. حال هم اگر واقعاً مطابق دستور پدرم و قولی که خودتان دادید به من حقی و خانه ای می دهید من به مادرم وکالت دادم، وکالت او صحیح است؛ تمام هستی مرا به مادرم واگذار نمایید. و اگر هم من پسر شاه و برادر شما نیستم و حقی به هیچ گونه از هستی پدرم که میلیونها تمول را گذارد و رفت نمی برم که پس من هم یک نفر فرد بی کس ایرانی هستم به کدام جرم [او] گناه باید از وطنم دور باشم. دیگر نمی خواهم که در خارجه باشم می خواهم بیایم در وطنم مثل یک نفر فرد ایرانی زندگانی نمایم. مخصوصاً این کاغذ را به تمام حتی وزیر دربار، رئیس وزرای وقت و مجلس هم می نویسی و مخصوصاً گوشزد می کنی تا زمانی که پدر ما حیات داشت من از تمام ثروت و بزرگی پدر، از ترس زن پدر که علیاحضرت باشد، دور و در کنجی با مادر خود با مبلغ کمی ماهیانه زندگی می کردیم و هیچ گونه استفاده از مقام و هستی پدرم حتی یک تکه فرش نمی بردم ولی حالا موقعی که پدرم از مقام افتاد مرا دنبال او کردند که با او به غربت بروم. پس از سه سال که پدرم مرد و ما به مصر آمدیم باز به وعده [او] نویده های دروغ که تو به امریکا برو و ما حق تو را به مادرت می سپاریم من هم اولاً محض تحصیل و ثانیاً محض اطاعت امر شاه به امریکا رفتم و حالا از قرار معلوم هیچ گونه حقی را برای من قائل نیستند. پس من درخواست می کنم از مجلس که رسیدگی در این خصوص بنمایند که اگر واقعاً مرا پسر شاه سابق و برادر شاه حالیه می دانند که حق مرا به مادرم اگر چه شوهر هم کرده باشد مطابق وکالتی که به او دادم واگذار نمایند و اگر هم نمی دهند پس به چه جرم و گناهی من از وطن و مادرم دور باشم. تمام دخترها، چه در دوره زندگانی پدر و چه بعد از او، بیش از پنج میلیون تمول به ایشان دادند. مادرش بیشتر از بیست میلیون تمول به او واگذار کرد. عبدالرضا را پدر از ترس آن که بعد از او چیزی برای مادرش و آن پنج بچه ندهند یک میلیون به او داد و مرا [او] مادرم را به خیال آن که این شاه دوست می دارد واگذار به این کرد. اینها هم مرا در به در و حق مرا پامال نمودند. پس من هم اجازه از مجلس و دولت می خواهم که به وطنم برگردم و در کنجی مثل یک نفر افراد ایرانی زندگانی کنم.

امحمد رضا پهلوی |

غرض از تصدیق حضور ملوکانه، ابتدا اظهار تشکر از مرحمت و بنده‌نوازی اعلیحضرت همایونی است که با آن که کنیز از دربار خارج شده و در کنج ده مشغول رعیتی و گذراندن عمر می‌باشم باز یادی از این کنیز دور افتاده فرموده و ماهانه بنده را مرحمت فرمودید. ثانیاً راجع به شاهپور غلامرضا می‌باشد. اگر چه عجزاً در نیوجرسی، ۵۱ کیلومتری نیویورک، در یکی از بزرگترین مدارس با کمال کوشش مشغول تحصیل می‌باشد البته هم او خود مایل به این تحصیل و هم من خوشوقت از پشتکار و تحصیل او می‌باشم ولی در کاغذهایی که به من می‌نویسد تمامش ابتدا سؤال از من است که کارهای او و وعده‌های اعلیحضرت برای او و منزل او چه شد؟ آیا اجاره رفت؟ تکلیف و وضع کار او معلوم شده یا خیر؟ و ثانیاً اصرار و تأکید زیاد که من پیش او بروم؟ نزدیک او منزل کوچکی بگیرم که او مواقع تعطیل خود پیش من بیاید و آنقدر غریب و تنها نباشد چون از برادرهای دیگر که سوا است، و درست دقت بفرمایید که اگر که اگر بعضی خیال‌های جوانی و بوالهوسی ابلهوسی ادر سرداشت هیچ گاه اصرار نداشت چون می‌داند که من کاملاً مانع و مخالف این گونه حرکات می‌باشم. و در قسمت سیم کمی پول که به او می‌رسد؛ البته اعلیحضرت همایونی خود بهتر مسبوق‌اند که شاهپور غلامرضا از حیث مالی از تمام برادر و خواهرهای خود کمتر بلکه هیچ چیز را دارا نیست. درست ملاحظه بفرمایید شاهپور علیرضا دارای مادر مَثْمُولی است که همه گونه گذشت از مرحمت اعلیحضرت نسبت به او کمک‌های مالی می‌توانند بکنند. شاهپور عبدالرضا، گذشته از بودجه مرحمتی اعلیحضرت، دارای یک میلیون ثروت، و عایدات او کمک خرج او می‌شود. احمدرضا در منزل شخصی و گذراندن [گذران] او از طرف اعلیحضرت داده می‌شود به علاوه ماهی هشتصد تومان پول تو جیبی. ولی شاهپور غلامرضا که از دوتای آنها هم بزرگتر، مظلوم‌تر و بی‌صداتر می‌باشد، تمام گذران از لباس، خوراک، درس، سواری و بالاخره جوان است، تمام مخارج او منحصر به ماهی دوپست دلار که سیصد تومان بوده می‌باشد. بنده هم اگر خود چیزی داشتم از او مضایقه نمی‌کردم ولی خود اعلیحضرت همایونی مسبوق‌اند که من این ده را با ده هزار تومان سرمایه خریداری نمودم و حال چهار دانگ و نیم که یک دانگ و نیم او را به اسم شاهپور خریداری کردم و به علاوه صد و پنجاه هزار تومان بنا و آبادی آن تمام را با صرفه جویی و

قرض و بالاخره زنی بودم که اگر نان خالی هم خوردم فکر آتیه خود و اولادم بودم. و هنوز به سر اعلیحضرت و به جان شاهپور هفتاد هزار تومان دیگر از قروض من باقی است و تمام عمر وقت خود را در کنج ده مشغول تقلا و رعیتی شدم که بتوانم این قرض را بدهم. دیگر فوق العاده‌ای نیست که بتوانم هر ماهه برای شاهپور چیزی بفرستم. این همه جزئیات را به عرض رسانیدم. اگرچه اعلیحضرت تمام دوره زندگانی این بیست و دو ساله کنیز و شاهپور را می‌دانند ولی باز یادآوری شود و اعلیحضرت که شخص خداشناس و با عدالتی می‌باشند احقاق حق بفرمایند که شاهپور غلامرضا از ابتدای طفولیت از هر جهت سوخته و بی‌حق شده و از تمام برادرها کمتر استفاده از پدر برده و بیشتر زجر کشیده و امروز هم با آن اخلاق نیکو و فطرت پاکی که این جوان دارد به جرم کارهای سایرین از همه چیز بی‌حق و مأیوس در کنج غربت به سر می‌برد. پس استدعای کنیز آن است اعلیحضرت همایونی با آن قلب رئوف که به تمام بیچارگان همراهی و شفقت دارند راضی نشوند این جوان آنقدر در زندگی کسل و مأیوس باشد و در انظار خارجه و داخله از همه برادر و خواهرها ندارتر، در حالی که ارادت و علاقه او نسبت به شخص اعلیحضرت و وطنش از هر کسی بیشتر و بالاتر است.

یک مرتبه در قاهره به او گفتم چرا از پدرت درخواست نکردی اقلاً به تو هم چیزی مرحمت کنند؟ مثل شاهپور عبدالرضا، گفت: مادر گفتم، ولی اعلیحضرت مرحوم فرمودند غلامرضا تو و مادرت را اعلیحضرت فعلی و علیاحضرت دوست می‌دارند و نمی‌گذارند به شماها بد بگذرد.

البته کنیز نسبت به شخص خودم هیچ‌گونه توقعی از اعلیحضرت همایونی ندارم زیرا آنچه را هم که مرحمت می‌فرمایید روی التفات شخصی خود می‌باشد و همیشه کنیز سپاس‌گذار اسپاسگزار! مرحمت اعلیحضرت می‌باشم ولی استدعای کنیز آن است که اعلیحضرت همایونی نسبت به شاهپور غلامرضا مرحمت بیشتری داشته باشید و بنده را از فکر و غصه او راحت فرمایید. درخصوص منزل او نظر به فرموده خود اعلیحضرت دو ماه است که بنده آمدم و هنوز تکلیفی برای این خانه معلوم نیست. بنده محض آن که آنجا زود به اجاره رود و من مانع نشده باشم فوری اثاثیه خود را به ده برده و صرف‌نظر از آن منزل نمودم حال هم یکی از شعبات وزارت خارجه به ماهی دو هزار تومان پیشنهاد اجاره داده البته اگر اعلیحضرت اجازه مرحمت می‌فرمایند که مقرر قباله آنجا را به اسم شاهپور غلامرضا نموده و اجاره داده شود البته اجاره هم همه ماهه توسط خود دربار برای او خواهیم فرستاد. ثانیاً درخصوص تعمیرات طبقه سیم او که به کلی خراب و

چراغ‌ها که تا چراغ‌های خریداری را هم کنده بردند، فقط چند عددی به سقف زیرزمین‌ها باقی مانده. البته باید قبلاً مقرر فرمایند تعمیرات و چراغ آنجا را اقلأً مرتب نمایند تا مردم اجاره نمایند. درخصوص اثاثیه هم اقلأً هر مقدار که به شاهپور عبدالرضا در منزلش فرش و اثاثیه [اسند مخدوش است] به شاهپور غلامرضا هم مرحمت بفرمایند. کنیز به هیچ وجه نمی‌خواهد که به دست من بیاید؛ همین قدر معلوم فرموده کنیز بدانم به دست بهبودی یا دیگری بسپارم تا بعد درخصوص وجه هم شاهپور به بنده هم گفته و هم نوشته من مقصودم از گرفتن پول تفریحات نمی‌باشد؛ مقصود آیدات [عایدات] برای زندگی است. اگر اعلیحضرت همایونی دهی را هم به جای پول به من مرحمت بفرمایند تشکر من بیشتر خواهد شد. در هر صورت تمام بسته است به عدالت و مرحمت خود اعلیحضرت. همین قدر استدعای شاهپور و بنده آن است که اعلیحضرت همایونی راضی نشوند که شاهپور غلامرضا آن قدر ناراحت و وضعیتش از هر جهت از سایرین کمتر باشد. بالاخره او هم برادر اعلیحضرت است و امیدش بسته به مرحمت اعلیحضرت می‌باشد. او هم جوان است و میل دارد به زیر سایه اعلیحضرت عروسی کرده و دارای خانواده بشود. اینها صحبت‌هایی بود که خود او به من می‌کرد و حال هم چون میل و تأکید زیاد او به رفتن بنده می‌باشد بنده هم [اسند مخدوش است] صرف‌نظر از هر چیز کرده پیش او بروم و تا او مشغول تحصیل است من هم خدمت او را کرده و نزدیک او باشم ولی فقط نگرانیم وضعیت اوست. مستدعی بنده نوازی و رعیت پروری فرموده وضعیت شاهپور را مرتب فرموده و اجازه کنیز را برای رفتن پیش او مرحمت فرمایند.

[توران امیر سلیمانی]

[۶/۴ تا ۶/۱ - ۱۳۴ - ۸۲۵ الف]

۶

هو

۱۴ فروردین ۱۳۲۴

۱۳ آوریل

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم

قربانت برم امروز که ۱۴ روز از عید نوروز می‌گذرد به واسطه آن که یک ماه و ۵ روز بود به کلی از تو بی‌خبر بودم تنها در کنج اطاق علی‌آباد نشسته، لوازم تحریر را آورده

بودم که کاغذ برایت بنویسم. اگر چه صبح امروز هم تلگرافی برایت مخابره نمودم زیرا هم فوق العاده از بی اطلاعی از تو نگران و هم اخلاق حمیده و ادب تو را دور از آن می دانستم که سیزده عید تمام شد و هنوز از طرف تو تلگراف تبریکی به من نرسیده بود. بحمدالله دیدم تلگرافچی آمده و تلگراف تبریک عید و سلامتی تو را به من داد. قربانت برم، من هم این عید سعید را به تو تبریک می گویم. از درگاه خداوند مسئلت می نمایم این مفارقت که دیگر استخوان مرا هم از صدمه اش آب نمود به پایان برساند و به سلامتی و خوشی تو به ایران بیایی و انشاءالله خداوند جمع ما را در وطن با هم جمع نماید. عزیزم، چنانکه در کاغذ قبل، اگر رسیده باشد برایت شرح دادم بیست روز قبل از عید، ۱۱ اسفند، من به اتفاق خاله جان، آقا جانم، احمد و ملکه زمان که آنها هم به کربلا آمده بودند به تهران آمدیم. خواستم بروم منزلمان اما از ظلم علیاحضرت که در نبودن من چه بدگویی ها که کرده و فرستاده بود آن پنج تکه فرش که به شما گفتم با ده عدد لوستر که شاه داده بود درب عمارت را کلید انداخته بردند.

تقریباً منزل ما را ویران کرده و نوکرها مان را، اگر چه حمدالله و ولی الله خودشان هم شریک دزد و رفیق قافله بودند و تمام بدذاتی ها را کرده و قبل از ورود من خودشان را به دربار معرفی کردند که دیگر پیش من نباشند، بقیه از قبیل عباس و اوستا یدالله را هم ماهانه شان را بریدن ابریدند! من هم که وضع را این گونه دیدم یک هفته منزل شمس بودم و از صدمه این بی انصاف ها مریض شده پس از یک هفته برای جمع آوری اثاثیه خودم به منزل شما رفتم. در این مدت دو عریضه به شاه و فوزیه دادم. خودم یک دفعه پیش علیاحضرت رفتم و گفتم پس حق بچه من چه می شود؟ این کاغذ چه بود که به شاهپور، شاه نوشت و او را مطمئن کرد، به غربت فرستاد؟ و حال با مادر و آدم های او این گونه رفتار می کند. خانه و حق او را نمی دهید و پس از بیست و دو سال، پنج پارچه فرش را هم از ما پس گرفتید، آن هم با این وقاحت! تا به حال که جواب صحیحی بما ندادند و تکلیفی برای کار و خانه شما معلوم نکردند. من هم که وضع را این طور دیدم مجبور شدم عجلتاً از پنج روز قبل از عید تا به حال به علی آباد آمده مقداری اثاثیه خود را به علی آباد آورده و مقدار کمی هم محض آن که منزل تو را به کلی خالی نکنم در دو اتاق آنجا گذارده درب را قفل نمودم. فقط با تمام پیغامات و گفت و گوها، ماهانه پنج ماهه مرا شاه شب عید داد آوردند علی آباد. آن هم من مقداری به قرض داده و هزار دلار هم به عنوان عیدی برای تو صبح امروز فرستادم. آن را هم از روز عید تا به حال پیش وزیر دربار و شاه فرستادم؛ همه روزه تا روز ۱۲ عید اجازه آمده که بانک پول را از من قبول کند

که به امریکا بفرستد چون هم تذکره و هم پول فرستادن تا اجازه شاه و دولت نباشد به کسی نمی‌دهند و نمی‌گذارند پول بفرستند. در هر صورت امروز بحمدالله موفق شدیم که توسط قنصلگری ایران به شما پول بفرستیم. تلگرافی هم نوشتم دادم حیدرقلی خان مخابره کند. تلگراف‌ها را هم من دیگر خودم از خارج می‌زنم چون می‌دانم دربار ماهی یک تلگراف را هم مذايقه |مضایقه| می‌کند.

عزیزم، چنانکه در کاغذ قبل برایت نوشتم، ملک‌پور پانزده روز بعد از رفتن شما به امریکا به قاهره آمد و ما پانزده روز دیگر هم به اتفاق او در قاهره بودیم و من دو کاغذ از آنجا و یکی هم او برای شما نوشتیم که هنوز جوابش به تهران هم نرسیده. و بیست‌روز هم در فلسطین، دمشق. بعد ما او را ترک گفته به کربلا با خاله‌جان رفتم. حال هم مدت یک ماه و چهار روز است که من به تهران آمدم هنوز او نیامده که تکلیفی برای زندگی من معلوم شود که آیا می‌توانیم تذکره گرفته پیش شما بیایم یا نمی‌توانیم. باز هم گمان می‌کنم تا بیستم اردیبهشت، یعنی یک ماه چهل روز دیگر، مسافرت او طول بکشد.

در هر صورت منتظر بشوم تا او بیاید و کارهایش را در تهران مرتب نماید. البته اگر او توانست بیاید چه بهتر؛ من اقلأ در راه تنها نیستم و اگر او نتوانست بیاید تا سه چهار ماه دیگر همین قدر من قدری قرض‌ها را بدهم و یک عایدی برای مخارج خود معلوم کنم. چون دیگر از دربار که به من مواجب نخواهند داد و بیستم تکلیف کارهای شما چه می‌شود. آن را هم بایستی خودت با چندین کاغذ به شاه، فوزیه، مادرشاه، وزیر دربار و هر چه می‌توانی تأکید نمایی که خانه و پول و یک دست عمارت به من بسپارند که اقلأ بتوانم خانه را اجاره داده و عایداتی برایت معلوم نمایم. این کارها را کرده اگر با تذکره معمولی هم شده گرفته پیش تو خواهم آمد، زیرا تذکره مرا هم سرحد از همگی گرفتن |اگرفتند| من دیگر تذکره ندارم. دیگر منتظر نمی‌شوم که او می‌تواند بیاید یا نه زیرا، عزیزم، دیگر طاقت مفارقت تو را ندارم. این مرتبه نزدیک بودن آن پنجاه روز در قاهره و دیدن آن اخلاق حمیده و روح پاک بی‌گناه تو مرا بیشتر از پیش دیوانه تو کرده و فکر آن که تو این مرتبه تنهایی و اگر خدای نخواسته مریض یا اتفاقی برایت بیافتد ابدأ جز خداوند کس و کاری نداری شب و روز مرا مثل مجنون نموده. همیشه تو را به خدا می‌سپارم و امید است او در این تنهایی و غربت، پشت و پناه تو باشد. عزیزم، دیروز برای سیزده عید همه فامیل به علی‌آباد آمده هزار بار جای عزیزت را سبز نمودیم و همه آرزو می‌کردیم، و می‌کنیم که انشاءالله به زودی در جشن عروسی تو همه شادی نمایند. همان دیروز سه هزار و پانصد تومان به حیدرقلی خان دادم با یک صورت تلگراف و اجازه دربار که برای

شما هزار دلار بفرستد.

دیگر آن که، عزیزم، کاغذی از خانم جم آمده بود که اثاثیه شما به قاهره رسیده و یک مقدار لباس و سه قاب عکس و سر عصا که خودم داده بودم برایت به امریکا بفرستند و بقیه را به تهران، از قرار هنوز در راه است؛ نرسیده که بینم چه چیزها می باشد. البته اگر رسید صورتش را برایت خواهم داد. من هم اتومبیل خودم را فروختم، یعنی موقعی که در مصر بودم حیدر قلی خان بیست هزار تومان فروخته و به قاهره فرستاده بود. من که آمدم مجبور شدیم پس بخواهیم. تقریباً هزار و پانصد تومان چه خرج رفتن او برگشتن شد و چه حمدالله نمک ناشناس با مقداری اثاثیه ماشین را برداشت. بقیه را هم سهم کوره نیزمان را به سی هزار تومان خریدم که نصف آن را داده و نصف دیگر مانده که بعد بدهم. کلیه، با قرض بانک و قرض های داخلی هفتاد تایی دیگر قرض برایم باقی است که انشاءالله باید تقلا کرده بدهم خیال خود را راحت نمایم.

[توران امیر سلیمانی]

[۶/۴ تا ۶/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۷

دانشکده پرینستن

مادر عزیزم را هزار بار قربان می روم. امروز کاغذی از شما رسید که تاریخ ۱۴ فروردین را داشت ولی کاغذ دیگری قریب سه هفته پیش از شما رسیده بود که بعد از این کاغذ نوشته بودید. امیدوارم کاغذها را با پستی بدهید که زود برسد. راجع به وقایعی که رخ داده بود چندبار نوشته بودید؛ البته آن حرکت بسیار ناشایسته و پرخطا بود. من هم به شاه، فوزیه، اشرف و غیره نوشته و می نویسم و مخصوصاً تکرار می نمایم. البته دیگر بسته به انصاف خودشان است ولی آن اثاثیه را هر طوری شده باید پس گرفت. حقیقتاً طرز قریبی [غریبی] است! از طرفی خانه و اثاثیه داده و از طرفی پس می گیرند. ولی از نقطه نظر پول برای تحصیل و غیره مطمئن باشید که اعلیحضرت می دهند و من اکنون از [این] [لهاذ] [الحاظ] هیچ در عذاب نیستم. شما هم نمی بایستی اثاساً [اساساً] برای من پول بفرستید زیرا، همان طوری که گفتم، اعلیحضرت ما را بی پول نمی گذارند. در اینجا هم من با کارهای سخت درسی گرفتارم و وقت [وقت] این را هم ندارم به صفحه کوچکها برسم و کارهای درسی را واجب تر می دانم. همین امروز عصر تلگراف تبریک [سند مخدوش است] رسید. خیلی متشکرم و اگر چه تلگرافی دیشب [سند مخدوش است]

روم ولی جواب این را هم امروز فردا خواهم [سند مخدوش است] زیادتر از خود خبر می‌دادید کاغذهای شما ماه به ماه به من [سند مخدوش است] هم نسبتاً در کاغذ نوشتن تنبل می‌باشم. عجبالتاً که جنگ اروپا [سند مخدوش است] تلگرافی [به] شاه زدم که بلکه بتوانم برای تابستان به ایران بیایم و وضعیت خود را و شما را رو به راه بنمایم چون اگر خود [م] با شاه روبه‌رو شوم وضعیت خیلی فرق می‌کند تا آن که انسان کاغذ و تلگراف بفرستد. اگر اجازه بدهد خیلی خوب می‌شود، فقط برای تابستان و شاید بعدش هم به اتفاق دوباره به امریکا آمده یا آن که به اروپا بروم. اگر شاه خود به کارها رسیدگی می‌کرد و مادرش دخالت نمی‌نمود خیلی گمان می‌رفت که من تا به حال ده بار به ایران [می] آمدم و اقلماً از دیدار وطن، هموطنان و فامیل برخوردار می‌شدم. حالا چون علیرضا نمی‌تواند برگردد ما هم باید به آتش او بسوزیم. در هر صورت امیدوارم که آن موضوع بشود؛ خیلی خوب خواهد گردید. در اینجا اگر من مشغول کار نبودم تنهایی خیلی در من تأثیر می‌کرد. شاید برای این است که وسعت مملکت زیاد و شهرهایش از هم دور می‌باشند. مثلاً از نیویورک تا پرینستن مانند از شمیران تا کرج است و یک ساعت با ترن سریع‌السير راه است ولی اگر روی یک نقشه بزرگ امریکا نگاه کنید اصلاً به نظر نمی‌آید. خلاصه اگر طوری می‌شود [می] شد که به اروپا می‌رفتم خیلی بهتر بود مانند فرانسه، سویس یا غیره. اساساً راستش را بخواهید اینجا مملکتی است اگر چه آزاد ولی مردمش فقط در فکر پول درآوردن می‌باشند. اگر چه امروزه در تمام جای دنیا کم و بیش همین طور است ولی مردمان اینجا فوق‌العاده مالی هستند. خلاصه خوب طوری ما را با سیاست به امریکا فرستادند. اول به خواهش و بعد تمهید. اخیراً کاغذی از سرلشکر جهانبانی رسید و جوابش را هم دادم. حالا من کاغذهایم را توسط پوست [پست] مخصوص قنصلخانه می‌فرستم و امیدوارم که زودتر به شما برسد. شما هم طوری [ترتیب] دهید که کاغذهایتان زود به زود به من برسد.

در مدرسه هم من چند آشنای خوب پیدا نموده‌ام که خیلی [سند مخدوش است] اوقات تنهایی من مفید می‌باشند ولی اثاساً [اساساً] [سند مخدوش است] من تا در وطن نباشم از شر این تنهایی [سند مخدوش است] هر کشوری که پا می‌گذارم خود را تنها می‌یابم ولی انشاءالله [سند مخدوش است] تابستان به ایران بیایم باز خوب است. اگر نشود شاید این تابستان را صرف گردش و دیدن نقاط دیگر امریکا نمایم زیرا در این محل می‌گویند فوق‌العاده گرم می‌شود. خلاصه هنوز تصمیمی نگرفته و اوضاع مغشوش می‌باشد. دیگر از وضعیات که رخ می‌دهد بیشتر برای من بنویسید؛ خیلی مشتاق دانستن

حول ۱۸۷۹ اطاق ۲۱

داکله پرتین

مادفریزم راوار با خرابان میروم اردو کاغذ از سارینه و تا صبح ۱۴
 فروردین در اداست ولی کاغذ را با تریب سه هفته عایش از سارینه
 بعوض لجه از این کاغذ نوشته بودم امینه دایم کاغذ با ایالتی میبوی
 خرد در بره راجع به مانی در رخ داده بود خدی ابرو شده بود که
 آن حرکت بسیار است در خط بود ششم شاه فوزه اثر و دعو
 نوشته و میسوزنستم و مخصوصا تا که میسوزم الله دایسته باصاف خود آن است
 ولی آن آینه که در طرز شده ماهی ستر معرفت حقیقتا طرز قریب است
 طرز خانه در آینه داده و از طرف پس سلیزید ولی از نقطه نظر پول بر
 حصل و غره عین با شده اعلم حضرت میبینه و سن اکنون از لهاد پول است
 در غداست نیتیم شام تیسرا شرا تا با از سن پول فرستد ز را با ماکو
 در لغیم اعلم حضرت با لایس پول نیکه این در انعام سن با کار با نعت
 در کار خانم و دو قطب از ازم ندایم به صفت کورنگ استم و کار
 در کار اداست تر صدای همین اردو عمر ملکران ترنگ است
 رسیده غیبی شکارم و از به تلک افی در شب
 دم ولی بزای این را ام اردو فرودان
 را در ترا از خود فرستاده آویه کاغذ را شاه ماه
 چنانکه کاغذ توشن تسل ساسلم عمالده خان اروا
 تلک افی شاه دم و کله خوام تر از استان ایران با هم و وضعت
 خود را در بار امان چون از خوان شاه در زود خرم و صحبت بیان
 زن سکنه تا آنکه آن کاغذ در تلک افی بنر شد اگر اجازه شده
 خایس تر به سوز فقط از استان دنا به بیس هر اتفاق بود
 با برقا آمده یا آنکه اید پر دم ارشاه خود کار را رسیده کی سکر

این کاغذ را در
 روز ۱۴ فروردین
 در اداست ولی
 کاغذ را با تریب
 سه هفته عایش
 از سارینه بعوض
 لجه از این کاغذ
 نوشته بودم
 امینه دایم کاغذ
 با ایالتی میبوی
 خرد در بره راجع
 به مانی در رخ
 داده بود خدی
 ابرو شده بود که
 آن حرکت بسیار
 است در خط بود
 ششم شاه فوزه
 اثر و دعو
 نوشته و میسوزنستم
 و مخصوصا تا که
 میسوزم الله دایسته
 باصاف خود آن است
 ولی آن آینه که
 در طرز شده ماهی
 ستر معرفت حقیقتا
 طرز قریب است
 طرز خانه در آینه
 داده و از طرف
 پس سلیزید ولی
 از نقطه نظر پول
 بر حصل و غره
 عین با شده
 اعلم حضرت میبینه
 و سن اکنون از
 لهاد پول است
 در غداست نیتیم
 شام تیسرا شرا
 تا با از سن پول
 فرستد ز را با
 ماکو در لغیم
 اعلم حضرت با
 لایس پول نیکه
 این در انعام سن
 با کار با نعت
 در کار خانم و
 دو قطب از ازم
 ندایم به صفت
 کورنگ استم و
 کار در کار اداست
 تر صدای همین
 اردو عمر ملکران
 ترنگ است رسیده
 غیبی شکارم و
 از به تلک افی
 در شب دم ولی
 بزای این را ام
 اردو فرودان را
 در ترا از خود
 فرستاده آویه
 کاغذ را شاه
 ماه چنانکه کاغذ
 توشن تسل
 ساسلم عمالده
 خان اروا تلک
 افی شاه دم و
 کله خوام تر
 از استان ایران
 با هم و وضعت
 خود را در بار
 امان چون از
 خوان شاه در
 زود خرم و
 صحبت بیان زن
 سکنه تا آنکه
 آن کاغذ در
 تلک افی بنر
 شد اگر اجازه
 شده خایس تر
 به سوز فقط
 از استان دنا
 به بیس هر
 اتفاق بود با
 برقا آمده یا
 آنکه اید پر
 دم ارشاه خود
 کار را رسیده
 کی سکر

در انما آرمین شمول کا سردم تمامی ضعیف درین تأثیر سکا در شایه
 برای آنست که وسعت سلطنت زیاد و شهرت ایشان بی مانند
 شد از سربلندی تا پرستش مانده از شیران تا کرج است در
 مایه سلطنت آفرین جمع و سر راه است دلی از درون یک نقشه زک
 امر فکاه کنه اصلا نظر نیاید خلاصه اگر طوری بشود که با بر سر
 ضعیف تر بعد مانده فزانه سرس یا غره اما ناراضی را سوار می‌رساند
 سلطنت اگر چه آرد دلی بر دشمن فقط در فکر پول در آردن مسائمه
 اگر چه آرزو در تمام خار دنیا کم و بیش مینظر است دلی بر دمان
 اینها فوق العاده الحسین هستند خلاصه خوب طوری ما را با سیاست
 با رکاف رساندند اول بخواهش دلعه تمهید

افرا گانه از سر لنگر صها نانی رسنه و جواسی را هم دادیم
 حال آنکه کافه تمام را توسط بنوست مخصوص قوسول خانه سوگرم
 و امید داریم و در در شمار سده تمام طوری دهید که کافه مایان
 رود بزرگترین برسد

در سده سیم سن ضعیف انا نار خوب سده انجوده ام و ضعیف
 او فعات تمامی سن ضعیف سبب سبب دلی انا نار
 سن تا در طعم سبب سبب از شر این نهانند
 بر کتور با سله ام خود را تنها تمام دلی انا نار
 تا سنان با بران تمام باز خوب است اگر نوزد سبب در
 تا سنان را حرف گذشتن در دیدن نقاط دیگر با تمام زیرا
 در این محل سبب سبب فوق العاده گرم مشرف خلاصه بهتر
 نصیب سبب سبب داد خارج مخصوص سبب سبب دیگر از وضعیت
 روح سبب سبب سبب بر این سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 همه سبب سبب اگر چه سن بیال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

مجلس شورای ملی
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲
 در جلسه پنجاه و دومین
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲
 در جلسه پنجاه و دومین
 در روز دوشنبه ۱۳۰۲
 در جلسه پنجاه و دومین

همه چیز می‌باشم. اگر چه من برای مبل و اثاثیه خانه می‌نویسم ولی شما هم سعی کنید که آنها را پس گرفته و امسال تابستان را هم در گرمای علی آباد به سر نبرید بلکه شمیران رفته و هوای خنک استنشاق نمایید. باری، از قول من هم به فامیل سلام رسانده و از مستخدمین احوالپرسی نمایید.

غلامرضا پهلوی

[۲۶/۲ تا ۲۶/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۸

۱۳۲۴/۱/۱۹

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم

امروز که ۱۹ فروردین است در تهران منزل خاله جان قدس اعظم با فامیل از قبیل آقا، ملکه زمان، شمس او انیر می‌باشیم. قربانت چنان که در دو کاغذ قبل برایت کلیه شرح حال را نوشتم من ۱۱ اسفند وارد تهران شدم. چون علیاحضرت که یک ماه قبل از ما به تهران رسیده بود بنای بدگویی از ما پیش شاه [گذاشته] و فرستاده درب اطاق و عمارت ما را باز کرده و آن پنج تکه فرش که برایت گفته بودم با ده عدد لوسترها را بردند و منزل ما را به کلی خالی کردند، نوکرهای ما را مواجب‌شان را قطع، البته حمدالله و ولی‌الله بدجنس به چاپلوسی خود را قبلاً به دربار معرفی ولی عباس را خارج کردند. در هر صورت میل ندارم این گونه چیزها را برایت بنویسم و تو را دلتنگ نمایم ولی چون خودت میل داری که از همه چیز باخبر باشی و از طرفی دیر آمدن مرا به امریکا تصور نکنی که من برای پیش آمد خودم تو را فراموش کردم یا تقصیر دارم ناچار می‌نویسم. در هر صورت، عزیزم، من چون زندگی را این طور دیدم یک هفته در منزل شمس مانده و یک هفته هم به منزل شما رفته، یکی دو عریضه به شاه دادم. درخصوص منزل و کارهای تو پیش علیاحضرت رفتم و گفتم که شماها بچه مرا گول زدید؛ وعده منزل و حق او را به او دادید و حال به سر ما این طور می‌آورد. هنوز جوابی نگرفتم و پس از یک هفته هم که منزل خودمان بودم چون وضعیت را به کلی دگرگون دیدم مجبور شدم به علی آباد رفتم. چون ملک‌پور در فلسطین مانده و هنوز به تهران نیامده که تکلیف ما معلوم شود قبل از عید خواستم اقلأ هزار لیره برای مخارج فوق‌العاده شما بفرستم. به قدری دوندگی کردم تا اجازه از شاه گرفته و روز پانزده فروردین توسط بانک ملی که به قنصلخانه ایران بفرستد برایت فرستادم. امید است به شما رسیده باشد.

عزیزم، از تو خواهش دارم که هر موقع پول لازم داری قبلاً به من اطلاع بدهی و فکر آن را نکنی که من از کجا فراهم می‌کنم. کاغذ سیّم شما همین امروز که ۱۹ فروردین است و ۸ آوریل، رسید. درست دو ماه در راه بود. عزیزم، شما می‌توانید کاغذها را توسط قنصلخانه به وزارت خارجه بدهید که اقلّاً زودتر به من برسد. شما ۸ فوریه نوشته بودید و ۸ آوریل رسید. اصرار در آمدن من کردید؛ اولاً، به جان عزیز خودت که در عالم از همه چیز برای من گران‌بها تر است، من دقیقه [ای] دیدار تو و پیش تو بودن را با تمام دنیا برابر می‌دانم. تصور نکن که من سرگرمی دارم و تو را فراموش کردم. ولی، عزیزم، مجبورم آنقدر صبر نمایم که اقلّاً مقداری قرضمان را سبک کرده چون از بتّایی گذشته خودت که می‌دانی بیست هزار تومان برای آمدن به مصر و از قاهره هم که برگشتم سهم کوره نیر را خریدم چون مجبور شدم؛ لیستر^۱ می‌خواست بخرد و آن هم یک سرخر برای ما می‌شد. ماشین مرا که در نبودن من حیدرقلی خان فروخته بود به بیست هزار تومان پولش را برای کوره دادم و باز هم ده هزار تومان دیگر بدهکاری به نیر دارم. روی هم رفته شصت و پنج هزار تومان دیگر قرض مانده که اقلّاً شاید انشاءالله در برداشت امسال مقداری بدهم و بقیه را به کسی بسپارم که به تدریج بدهد و هم اقلّاً مقداری برای مخارج که بیایم به امریکا فراهم نمایم. مقصود، عزیزم، از طرف مال و حق حساب تو که معلوم نیست چیزی به من بدهند؛ اقلّاً من بایست روی این تکه ده خودم تقلا کرده و چیزی در سال برای قرض زندگانی دریافت نمایم.

دیگر آن که، عزیزم، در دو کاغذ قبل هم برایت نوشتم، ولی به فکر آن که شاید این کاغذ به شما زودتر برسد باز هم می‌نویسم، شما باید کاغذی به شاه و یکی به فوزیه و دیگر به وزیر دربار بنویسی و حق او حسابت را بخواهی و مخصوصاً بنویس اگر مادر من شوهر کرده من خود رضایت به شوهر کردن او دادم و با وجود این من کسی را از او مهربان‌تر ندارم. به او وکالت دادم؛ بایستی حق او حساب و منزل من به دست او برسد. اگر لازم شد کاغذی به مجلس هم بنویس و بگو به شهادت هزاران نفر در تمام مدت بزرگی پدر یک قالیچه هم از هستی پدر نگرفتم و روی زندگی کوچک مادر فقط با یک آیدی [عایدی] کمی زندگی کردم. حال هم جهت ندارد، بدون تقصیر، من را در به در و از حق پدر که سایرین استفاده کرده به طور کامل منکر هستند من بی‌حق و بلا تکلیف باشم!! [بالاخره بیش از این نمی‌شود ساکت نشست. البته من با آنها نمی‌توانم گفت و گو کنم ولی تو حق قانونی خود را می‌خواهی و می‌توانی بنویسی که من به وعده و نوید شما

۱. احمد لیستر یکی از سرمایه‌داران معروف تهران.

که هستی مرا به مادرم می سپارید دلخوش کرده و اطاعت امر کردم. حالا سزاوار نیست که سایرین دارای میلیونها ثروت و من، بی همه چیز و از وطن دور باشم. باز هم، عزیزم، به تو می نویسم، اولاً به فکر آن که شاید این کاغذ انشاءالله به تو زود برسد چیزهایی که در کاغذهای قبل به تو نوشتم باز تکرار می کنم و بعد هم برای آن که تو کاملاً از جریان کار خودت و من مطلع باشی عجلتاً من بیست و پنج روز است به کلی در علی آباد زندگی می کنم و باز هم هستم؛ مشغول آبادی آن جا می باشم تا ملک پور بیاید و تکلیف من معلوم شود.

دیگر آنکه درخصوص دیپلم شما، من چند مرتبه به شاه و وزیر دربار نوشتم هنوز خبری نشد. یک روز جهانبانی برای دیدن عید به علی آباد آمد. او هم می خواست جواب کاغذ شما را بدهد به او شرح حال و رفتار اینها و برای دیپلم شما گفتم. او قول داد که اولاً دیپلم شما را از دبیرستان نظام تهیه کرده توسط دربار یا خودش برایت بفرستد بعد آدرس خواسته که خودش هم به شما کاغذ بدهد و بعد هم گفت من اشخاص مربوطه را دیده درخصوص کارهای شما گفت و گو می کنم تا بینم چه پیش می آید.

روز سیزده عید همه فامیل آمدن | آمدند | علی آباد. جای شما بسیار خالی بود! چند عکس برداشتن | برداشتند | که برایت می فرستم. روز ۱۴ کاغذی توسط پست فرستادم ولی می دانم که طول خواهد کشید. یک روز هم مادام خیاط من با دخترش و دو نفر آمریکایی دوستانشان بوب و فرانک، آمدن | آمدند | علی آباد. چندین عکس از من و آدمها | او | دایهات که آنجا بود برداشتن | برداشتند | و گفتن | گفتند | ما خودمان به فامیل مان که در نیویورک می باشند می نویسیم که بروند و غلامرضا را پیدا کرده و عکسهای شما را به او برسانند و بگویند او هر پست که آنها برای ما کاغذ می فرستند از سلامتی خودش اطلاع به ما بدهد و ما به شما خبر سلامتی پسران را خواهیم داد. اگر واقعاً آمدن شما همین قدر | که | عکس مرا و آدمها | ای | علی آباد را ببینید منقلب می شوید.

دیگر آن که، عزیزم، امروز که به واسطه بعضی کارها به منزل خاله جان قدس اعظم آمدیم کاغذ شما هم همین جا به ما رسید. همگی به شما سلام می رسانند مخصوصاً ملکه زمان، شمس و همه. روز قبل هم تلگرافی به شما زدم. تلگرافات را هم می دهم مسعود شوهر فروزنده می زند، و خودم پول می دهم که خواطر | خاطر | جمع به شما برسد. ولی چون خودت نوشته بودی تمام کاغذ تلگرافات را به قنصلخانه ایران در نیویورک می فرستم البته به شما خواهند رسانید.

دیگر آن که، عزیزم، در رشته تحصیل نوشته بودی گمان می کنم حقوق برای شما

بهرتر باشد. ولی باز هم مصلحت کن؛ هر رشته که بهتر باشد و بیشتر به دردت بخورد آن را شروع کن. دیگر آن که اگر ممکن است یک موتور برای علی آباد قیمت کن برای من بنویس که پولش را برایت بدهم بفرستی که هم آب بکشد و هم چراق [چراغ] بدهم، و به اسم ده خودت بفرست. من هم اگر انشاءالله کارهایم رو به راه شد برای اول پاییز شاید انشاءالله بتوانم پیش تو بیایم. اگر خدا بخواهد و زنده باشم تو را در انتظار نخواهم گذاشت.

دیگر آن که، عزیزم، هنوز اثاثیه‌ات به تهران نرسیده. اگر رسید چیزهایی که نبایستی نگاه دارم همه را خواهم فروخت و پولش را برایت می‌فرستم. و اضافه هم هر وقت داشتیم برایت خواهم فرستاد که باشد پیش شما، بهتر است؛ شاید انشاءالله خودمان بیاییم و لازم می‌شود. دیگر آن که عزیزم هر چه لازم داری هر چه زودتر برای من بنویس و من هم، بدان، تمام فکرم برای کارهای تو و آمدن پیش تو می‌باشد. همین قدر توکل به خدا کن و پشت کار داشته باش و جهد کن رشته کاری پیش بگیری که آتیه خوب انشاءالله برایت داشته باشد. من هم همیشه تو را به خدا می‌سپارم و موفقیت تو را از خداوند خواهانم. زیاده بیش از این مصدع اوقات تو نمی‌شوم و زود به زود منتظر کاغذت هستم؛ هر هفته مرا از حال خود مطلع کن. گوهر تاج، و دایه‌ات، عباس، سکینه، گلین خانم [و] آقابگم خانم همگی عرض سلام می‌رسانند و دعاگو ذات عزیزت هستند. زیاده
تصدقت، مادرت، توران
قربان

[۷/۶ تا ۷/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۹

Hotel Pierre 1

Paris

۲۲ ژوئیه

تصدق مادر بهتر از جانم می‌روم. دستخط عزیز مشاهده شد. امیدوارم که حال عزیزتان خوب باشد. من اکنون یک روز است که از آلمان برگشته بودم و در آنجا در مدرسه توپخانه بودم و اکنون در پاریس می‌باشم و تا دو روز دیگر باید در [خوانده نشد] باشم. از حالم بخواهید حالت مزاجیم بهتر از تهران است. در اینجا غذاهای گوناگون، حتی مشروب و تخم مرغ آن اثر بد را در من ندارد. هوای پاریس خیلی گرم شده و دست کمی از تهران ندارد. قیمت اجناس هم در اینجا فوق‌العاده گران است. پوندهای من به

کلی ته کشیده و مقداری از دلارها هم خرج شد. اگر تا ده بیست روز دیگر پول نرسد اینجا باید گدایی بکنیم. در هر حال، اگر کوره احمد را به ۳۰۰,۰۰۰ هزار تومان می خرند فوری بفروشید. گفته بودی باز خیال فروش زمین داری؛ اگر این کار را بکنی به کلی از شما می رنجم چون دیگر جایز نیست شما زمین بفروشی. مبادا این کار را بکنی.

در هر صورت، عزیزم، شما آدم بدقولی هستید زیرا حتی آن مقدار پولی را هم که بنا بود به من بدهی ندادی و فقط ۱۳ هزار تومان دادی. تازه من شخصاً پانزده هزار تومان از شما می خواستم. در هر حال، عزیزم، مواظب زندگی خودت باش؛ بی خود زمین خودت را کاغذ مکن که آن را هم اشخاص منافع جو از دستت بربایند.

راجع به پانصد هزار تومان حساب ثابت هم، حیدرقلی خان مسئول این کار بود و من مخصوصاً گفته بودم در موقع خرید سهم سرهنگ سیف که فقط ۱۰۰,۰۰۰ هزار [کذا] تومان آن را به حساب ثابت بگذارد به سرهنگ سیف بدهم نه ۵۰۰,۰۰۰ تومان. در هر حال اگر حیدر بخواهد کارش درست شود باید درصدد این ضرری که به من زده است باشد وگرنه جداً قهر می کنم. آن پنج هزار تومان هم که از پول من برداشته اند اقلأ بده که اقلأ از ۵۰,۰۰۰ هزار تومان که قول داده بودی ۱۸,۰۰۰ هزار تومان داده باشی. در هر صورت، مادر عزیز، اگر من را دوست داری باید این کارها را انجام دهی. هر طوری شده برای من پول فراهم کن و بفرست. امید است که حال مهرناز^۱ خوب باشد. اغلب به او سر زده و مواظبش باشید. همان طور که گفتم اگر اتومبیل رسید اگر خواستید بفرستید اگر شده به اعلیحضرت هم بنویسید که من در مضیقه پولی می باشم و همان طور که قول داده اند کمک خرجی بکنند. امیدوارم که فامیل سلامت باشند. امید به دیدار زود.

غلامرضا پهلوی

[۳۱-۰۳۳-۸۲۵ الف]

۱۰

۱۵ اوت

مادر بهتر از جانم را هزار بار تصدق می روم. مدتی است که از وجود عزیزت به من اطلاعی نرسیده؛ متفکرم که چطور دیگر یاد ما نمی کنید. ولی من که همیشه به یاد شما هستم و هر وقتی بیکار باشم البته از نوشتن کاغذ فروگذاری نمی نمایم. دو روز پیش هم

۱. فرزند غلامرضا از هما اعلم.

خدمتتان تلگرافی فرستادم و هنوز منتظر جواب هستم. در اینجا تابستان آن‌طوری که فرض می‌رفت گرم نشد ولی چون مدرسه من در شهر خیلی کوچکی واقع است این است که خیلی سوت و کور است ولی دیشب که اعلان جنگ با ژاپن در اینجا [سند مخدوش است] تمام مردم از فرط خوشحالی دیوانه شده بودند و این شهر [سند مخدوش است] محشر قیامت شده بود. در نیویورک که می‌گویند [سند مخدوش است] میلیون در محل معروف تیم‌سگو جمع شده و شادی می‌کردند و عکس را هم در روزنامه دیدم. خلاصه امیدوارم این وقایع وضعیت بهتری برای مملکت ما پیش آورد. از قراری هم شنفته‌ام [که شنفته‌ام] روسها و انگلیسها قوایشان را از ایران خارج نموده‌اند. حالا دیگر نمی‌دانم وضعیت داخلی ما از چه قرار باشد. همان طوری که قبلاً هم برایتان نوشتم چند دفعه به برادرم (شاه) متذکر شدم که اجازه دهند که من به ایران برگردم ولی هیچ جوابی نداده است. در دفعه آخر به او نوشتم یا اجازه دهد من به ایران بیایم و یا وسیله آمدن شما را فراهم آورند. حالا هم دیگر نباید اشکالی در پیش باشد. حال بینیم تا او چه تصمیمی می‌گیرد. حال ممکن است دوباره به ایشان تلگراف زنم. دیگر من خبر تازه‌ای از اینجا ندارم که به شما دهم بلکه خبرها همه پیش شماست. گاهیگاهی خسروی و سایر ایرانیهای مقیم نیویورک را می‌بینم [سند مخدوش است]. چند نفر دوستان و همشاگردیان لب دریا برای شنو [شنا] [سند مخدوش است] از شما و میهن بد می‌گذرد؛ میهن را که نمی‌شود به اینجا آورد [سند مخدوش است] ولی بهتر از همه این بود که من هم در میهن و هم در نزد شما بودم. از قول من هم به همه سلام برسانید.

امید به دیدار

غلامرضا پهلوی

[۱/۲ و ۱/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۱۱

هو

۲۰ اوت - ۲۹ شهریور

یگانه پسر مهربان، فرزند دلبندم را قربان و تصدق می‌روم پنج روز پس از آن که یک کاغذ شما توسط مسافر ایرانی از دربار رسید پست دو کاغذ دیگر که یکی ۱۸ ژوئیه و دیگری ۲ اوت تاریخ داشت با هم رسید. از مزده سلامتی ات فوق‌العاده خوشوقت ولی از آن که تنهایی و قربت آنقدر روح تو را معذب می‌دارد یک

شبانه روز بر بیچارگی خود و تو گریستم تا آن که ملک پور آمده حال دلنگ مرا دید. یک تلگراف مفصل به شما کرد و قول به من داد که هر چه از دستم برآید کوتاهی نمی‌کنم. البته در درجه اول اگر ممکن شد وکلا را دیده شاید انشاءالله کاری کنیم که شاهپور را به ایران بخواهند و اگر نشد که خودمان وسیله فراهم کرده به امریکا می‌رویم که اقلأً شما تنها نباشید. در هر صورت، عزیزم، جواب کاغذ قبلی را دادم. ملک پور که توسط پسر محمدحسین میرزای جهانبانی که خیال دارد برای تحصیل به امریکا بیاید داده و چون چند روزی آمدن او تعویق افتاد و دوباره کاغذهای شما رسید این جواب را هم ممکن است توسط او برایت بفرستم و شرح گزارشات این هفته را نیز برایت می‌نگارم.

قربانت برم، اولاً خودم تصمیم گرفتم کاغذ مفصلی [به] برادرت^۱ بنویسم که بالاخره یا تو را به ایران بخواهد و یا اجازه بدهد من پیش تو بیایم و هم در خصوص اجازه اجاره یا فروش مقدار زمین اضافه منزلت اگر جوابی داد فبها و الا ما اقداماتی از طرف مجلس نموده و هم خودت بایستی کاغذ مفصلی به مجلس شورای ملی بنویسی، تمام شرح حال زندگی ات از اول الی حالا و اینکه از هر جهت تو را محروم از مال پدر، از دیدن وطن بدون گناه نمودند بنمایی. حال که علاء^۲ هم به امریکا آمده ممکن است خصوصاً خودت او را ملاقات کرده اگر چه من یک مرتبه او را ملاقات کردم و تا اندازه‌ای از شرح گزارشات زندگی مان را به او گفتم، شما هم مخصوصاً اگر شهر دیگری هم می‌باشد پیشش برو گزارشات گذشته خودت را بی‌خجالت بگو و درست جویا شو که واقعاً تصمیم دارند که برای مدت طولانی شما در آن صفحات باشید یا به زودی شما را به ایران خواهند خواست. از قراری که من، دور و نزدیک، شنیدم علاء غیراز سفارت مأموریت دیگری دارد که راجع به ثروت پدرت در بانکهای امریکا می‌باشد. درست، عزیزم، چشم او [گوشت را باز کن؛ دیگر مثل قضیه فوت پدرت خواب نباشی که رندان جواهراتش را زدند و حال مشغول خوشگذرانی در تهران] او مسافرت می‌باشند و شما بیچارگان را در به در و بی‌حق کردند. حال این قضیه هم مربوط به شماها می‌باشد. درست مواظب باشید و حق خود را مطالبه نمایید. قضیه جواهرات پدرت را عصمت خانم به من گفت که او خود دیده و مطلع بود ولی موقع فوت او ایزدی، شمس و بهجت از اینجا به همین خیال آمده بودند. محرمانه زیر پا کردند، صدایش را درنیاوردند و شماها را بی‌حق کردند. در اینجا هم فقط عفریته^۳ حق بزرگی از آنها برد. مقصود عزیزم

۲. حسین علاء سفیر ایران در آمریکا از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸.

۱. محمد رضا پهلوی.

۳. تاج‌الملوک.

چشم [و] گوشت را باز کن. ۲۲ سال است تو را از همه چیز بی خبر نگاه داشتن [داشتند] و تو هم بدتر از مادرت ساده و بی‌آلایش فکر می‌کنی. تمام مردم مثل من و تو و محیطی که تو بزرگ شدی ساده می‌باشد [نمی‌باشند]. اگر چه این مسافرتها و پیشامدها موجب رنج و غم من و تو هر دو بود ولی بایستی اقلأً تو را آزموده و بیدار کند، مردم را بشناسی و فکر خود و آتیهات باشی. آنقدر ساده نباش؛ فقط فکر خود و آتیهات باش که امروز در بهران [بحران] بدبختی سیر می‌کنند.

قربانت برم، امشب من مهمان دارم. صدیق اسفندیاری با خانواده‌اش که در فلسطین موقع عمل من قنسول بود و خدمات زیادی برای عمل من کرد به تهران آمده است. من او را دعوت کردم. احمد، ملکه زمان و نیر هم می‌آیند. ملوک هم می‌باشد. جای تو سبز. هوای علی‌آباد امسال خیلی بهتر از سالهای گذشته و مخصوصاً حالا که پاییز است شبهایش کاملاً خنک و روز هم هوا خوب است. به تمام اهل ده وعده دادم که انشاءالله تو بیایی؛ به سلامتی برایت عروسی کنم و سه شبانه‌روز برای اهل علی‌آباد جشن بگیرم و نهار و شام بدهم. واقعاً همه از ته قلب تو را دعا می‌کنند. خداوند انشاءالله وسیله فراهم نماید. ولی الله حالا دیگر روزهایی که من مهمان دارم برای پیشخدمتی می‌آید. از قراری که صحبت می‌کرد می‌گفت که در دربار کم و بیش صحبت هست که برادرت بی‌میل نیست که شماها به ایران بیایید. ولی قدری سر [و] صداهای داخلی حزب توده که در تمام مملکت بلوا می‌کنند موجب نگرانی همه شد. دیگر این مردم بی‌تعصب هرچه حمال لختی در شهرها باشند دسته‌دسته شده توی خیابانها راه می‌روند و خود را حزب توده می‌خوانند و موجب ناراحتی سایر مردم شدند. اگر چه جنگ دنیا تمام شد، ملت خرم، دست از خیریت و صدمه برای خود و هموطنش بر نمی‌دارد؛ لاینقطع اسباب نگرانی فراهم می‌سازند. این است که همه کسالت روحی مرا برای شما می‌بینند تعجب می‌کنند که عجله نداشته باشید؛ بگذارید ببینیم که وضع وطن ما چه می‌شود و بالاخره تکلیف زندگی مردم چه می‌باشند [باشد]. منتهی اگر هم به ایران بیاید باید مثل سایرین تماشا کرده و غصه و وطنش را بخورد. اقلأً حالا در خارجه به کسب معلومات و علم می‌پردازد و شاید انشاءالله نتیجه داشته باشد.

قربانت برم، اگرچه در کاغذ قبل شکایت از تو کردم که چرا برای اشخاصی که برایت کاغذ می‌فرستند جواب نمی‌دهی و کسل‌شان می‌سازی ولی جواب دایی جان، باقراوا ملک‌پور رسید و همه یکدنیا متشکر و خوشوقت از شما شدند. عزیزم، مقصود من آن است که بدین وسیله خود را به یاد همه بیاوری و همیشه چه خودی و چه غیر به یاد فکر

تو باشند؛ این خود، تأثیر زیادی در دلها دارد.

قربانت برم، بقیه این کاغذ را باز سه روز بعد یعنی امروز اول مهر است بنویسم. و جهت، آن است که پسر جهانبانی که خیلی میل دارد به وسیله این کاغذ من او را به شما معرفی کرده و با شما دوست شود حامل این کاغذهاست و چون آمدن او تعویق افتاد کاغذهای من هم تکه پاره شد. ولی الله دو روز قبل به واسطه مهمانی که داشتم به علی آباد آمد؛ چون به او پیغام داده بودم که توسط شیبانی به برادرت بگویند که منزل شما را برای کلوپ به دو هزار پانصد تومان به اجاره می خواهند جواب آورد که شاه برای کلوپ اجازه نداده؛ اگر سفارتی پیدا شود بهتر است. برای سفارت هم یکی دو تا آمدند ولی همه «تاباشه» گفتند؛ رفتند [و] برنگشتن [برنگشتند]. برای تعمیرات هم هنوز اقدامی نکردند. تصمیم گرفتم اگر انشاء الله اجاره رفت خودم تعمیر نمایم. قربانت برم، برای ماشین سواری و موتور برق فراموش نکن و هر چه زودتر ممکن است اقدام بکن. ملکپور عرض سلام می رسانند. خودش کاغذ جداگانه خواهد داد. تلگراف هم به شما نموده بود. دو سه کاغذ با عکس برای شما فرستاد، ولی می گوید دیگر جوابی از شاهپور ندارم. اگر شهدخت را دیدی از قول من و ملکپور، که اتفاقاً شهدخت به او خیلی مرحمت دارد، سلام برسان. باز هم هزار بار قربانت می روم.

مادرت، توران

[۲۰/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۱۲

هو

۲۱ اکتبر

مادر بهتر از جانم را هزار بار قربان می روم. کاغذ عزیزت را به تاریخ ۱۷ شهریور دریافت نمودم. فوق العاده از خبر سلامتی شما خوشوقت گشتم. اگرچه ماشاءالله کاغذهای شما بالابلند و خوب است ولی مثل اینکه هیچ وقت از خود وقایعی اوقایعی که می گذرد، آن طوری که باید و شاید، به من خبر نمی دهید.

عزیزم، اترار [اصرار] قریبی [غریبی] در این دارید که خیال کنید، خدای نخواستہ، من به واسطه نیامدن شما به امریکا از شما قهر کرده ام یا آن که مخصوصاً دیر به دیر به شما کاغذ می نویسم. این هیچ صحیح نیست. البته من خوب می دانم وضعیت شما را برای به امریکا آمدن چقدر مشکل است. به این واسطه من چند وقت پیش کاغذی به شاه

نوشتم؛ و اظهار کردن من این بود یا وضعیت مسافرت شما را برپا کنند یعنی اسناد و چیزهای لازمه بهتان بدهند و یا مرا به ایران بخواهند. بعد از چندین مرتبه تذکر برای جواب، بالاخره جواب آمد که باید منتظر شوم تا آن که علاء به آمریکا برسد. لابد به او دستورهایی داده‌اند و من بهتر است منتظر شوم ولی چنانچه جوابهای مناسب نبود دو مرتبه از شاه برای روشن کردن تکلیف خودمان درخواست خواهم نمود. علاء هم بناست تا آخر این ماه بیاید، یعنی تا ظرف چند روز دیگر باید پیدایش شود. خواستم چند روز دیگر صبر نموده بعد این کاغذ را برای شما بنویسم یعنی اگر وقایعی [وقایعی] رخ [رخ] داده باشد از اینکه شاید به امید خدا شاه اجازه آمدن شما و یا آمدن من را داد به شما اطلاع بدهم ولی چون کاغذی از شما به من رسید که ۱۷ شهریور تاریخ داشت این بود که فکر کردم این کاغذ را برای شما هم بدهم تا بعد، در هر حال، من فکر کردم اگر طوری شود که وسایل آمدن شما فراهم شود خیلی بهتر است اگرچه من اسناد مخدوش است | من هم خیلی خوشوقت خواهم شد، مخصوصاً با بودن شما در آنجا. ولی از طرف دیگر در همچو موقعی با آن ملت زندگی کردن کار بسیار مشکلی است. من نمی‌دانم شما چه شکلی می‌توانید با آنها زندگی نمایید که جز حرف مضخرف [مزخرف] زدن چیز دیگری بلد نیستند. من اگر به شما اصرار [اصرار] برای آمدن داشته‌ام خودتان بود نه برای خودم. تصور می‌کنید من نمی‌دانم این مدت به شما چقدر سخت گذشته؟ پس تمام اصرار [اصرار] من هم به شما برای آمدن این بود که نمی‌خواستم در آنجا حرف مضخرف [مزخرف] بشنوید ولی متأسفانه در آن موقع کار در ده داشتید و آمدنتان مشکل بود. در هر صورت وسیله آمدنتان اگر فراهم شود خیلی خوب می‌شود ولی من حتم دارم به شما در بودن اینجا و با من خیلی بهتر خوش می‌گذرد. من هم در مدرسه خواهم بود و شما را اغلب خواهم دید.

در کاغذ قبلی برایتان شهر [شرح] ادا دادم که ملک‌پور، این طوری که من شنیدم، مقداری مقروض به شاهدخت است که هنوز نداده و من مایل نیستم اسم من و شما برای تجارت اشخاص خراب شود، و دیگر آنکه مایل نیستم خواهرم در این بابت رنجشی داشته باشد. پس بهترین چیز آن است که در اولین فرصت این قرض را ادا نمایند. عزیزم، نه خیال کنید من بی فکر صحبت می‌کنم ولی همین چیزهاست که اشخاص را نسبت به ایشان طرف می‌نماید. شما که می‌دانید من چقدر باید خواهر برادرانم را در دست داشته باشم. راجع به موتور برای چراغ [چراغ] و آب و اتومبیل نوشته بودید، همان طوری که می‌دانید من مدت‌ها پیش دستور موتور را دادم و تصور نمی‌کنم تا به حال حاضر باشد، اگر حاضر باشد به شما برای پول و حملش اطلاع می‌نمایم. راجع به اتومبیل هم بهتر آن